



Essays in

Philosophy and Kalam

Vol. 50, No. 2, Issue 101

Autumn & Winter 2018-2019

DOI: <https://doi.org/10.22067/islamic%20philosop.v50i2.20314>

جستارهایی در

فلسفه و کلام

سال پنجاهم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۱

پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ص ۱۱۵-۱۳۰

تبعیت از قانون به مثابه روشن‌نگری از دیدگاه کانت و افلاطون*

دکتر محمد کاظم علمی^۱

دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

Email: elmi@ferdowsi.um.ac.ir

سعید آزادمنش

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

Email: azadmanesh263@yahoo.com

چکیده

فلاسفه بزرگ از نظریات عمیقی در عموم حوزه‌های مختلف فلسفی از جمله در قلمرو جامعه و سیاست برخوردارند که ریشه در مبنای فکری و فلسفی ایشان دارد. با نظر به این مهم، این مقاله موضوع تبعیت و صیانت از قانون را از منظری فلسفی مورد نظر قرار داده است. در راستای نیل به این هدف، پژوهش حاضر به مقایسه اجمالی دیدگاه کانت در تبعیت از قانون که آن را در بحثی که در مقاله «در پاسخ به سؤال روشن‌نگری چیست؟» آورده است و دیدگاه سقراط که در رساله کریتون افلاطون در گفت‌وگوی با نوموس بیان شده است می‌پردازد. این مقاله مدعی است که به‌رغم تفاوت‌های قابل‌ملاحظه‌ای که در مبانی اندیشه فلسفی این دو اندیشمند مشهود است، به نظر می‌رسد در مسئله تبعیت از قانون در دو مقام نظر و عمل به یکدیگر نزدیک شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: روشن‌نگری، قانون‌گذاری، آزادی، عدالت، تبعیت از قانون..

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۱۲/۲۶؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۰۵/۲۲.

۱. نویسنده مسئول

مقدمه

تبعیت از قانون و صیانت از آن بحثی است که به درازای زندگی بشر در روی زمین قدمت دارد؛ به سبب اینکه آدمی از آن هنگام که زندگی را آغاز کرد، ناچار با افراد دیگر در ارتباط بود و این ارتباط نیازمند قانونی بود که به واسطه آن بین افراد داوری شود. تاریخ بشری نمایانگر آن است که جوامع و حکومت‌ها در مقاطع زمانی مختلف قوانینی را برای ایجاد نظم و امنیت وضع می‌کردند و از طریق حاکمیت سیاسی در پی اجرای آن قوانین بودند. در این میان نیز اندیشمندانی بودند که بر اطاعت‌پذیری تام از قانون تأکید می‌ورزیدند و آن را لازمه زندگی اجتماعی می‌دانستند. توجه به مفهوم صیانت از قانون موضوعی است که همواره نگرش مثبتی نسبت به آن نزد فلاسفه یونان از جمله سقراط، افلاطون و ارسطو وجود داشته است. سقراط از جمله اندیشمندانی است که در طول زندگی اش همواره سعی کرده است، در مقام عمل، نهایت اطاعت‌پذیری را از قانون داشته باشد، هر چند به لحاظ نظری با آن مخالف باشد. وی با مرگ خود به همگان اعلام کرد که نقض عهد و پیمان و قانون‌شکنی نمی‌کند و قانون‌شکنی را مخالف با عدالت می‌داند. افلاطون در «قوانین» به صورت مبسوط به این بحث پرداخته است. ارسطو نیز، کسی را که قانون را نقض می‌کند ظالم و آن‌کس را که قانون را رعایت می‌کند، عادل می‌شمرد. پس از نظر ارسطو تمامی اعمالی که قانون آن‌ها را مجاز می‌داند به اعتباری عدالت‌آمیز است. در واقع اعمالی که به وسیله قانون معتبر شناخته می‌شوند، مشروع و عادلانه‌اند (ارسطو طالیس، اخلاق نیکوماخس، ۱/۱۳۱). از جمله فیلسوفان دیگری که در آثارش بر اطاعت از قانون تأکید می‌ورزد، امانوئل کانت است که این موضوع، محور مهمی در دیدگاه‌هایش محسوب می‌شود. وی معتقد است که در مقام عمل باید از قانون تبعیت کرد، هر چند که در مقام نظر و اندیشه می‌توان با آن مخالفت کرد.

از این رو، در این پژوهش ابتدا آرای کانت به عنوان نماینده فیلسوفان متأخر که تبعیت از قانون را نوعی روشن‌نگری تعریف می‌کند، بیان می‌گردد. کانت در رساله «در پاسخ به سؤال روشن‌نگری چیست؟»، این موضوع را مورد بررسی قرار داده است. در ادامه موضوع اطاعت از قانون در آرای افلاطون با تأکید بر رساله «کریتون»، به عنوان نماینده فیلسوفان متقدم، در قالب تعریف مفهوم قانون و دلایل تبعیت از آن از منظر سقراط بررسی شده است. سپس نکته مهم آن که به رغم اختلاف‌های عمیق کانت با سقراط در مبانی نظری اندیشه سیاسی، تقارب مشهودی در جنبه‌های نظری و کاربردی و عملی نظریه کانت با دیدگاه و عملکرد سقراط وجود دارد.

تبعیت از قانون به مثابه روشن‌نگری از منظر کانت

از آنجایی که موضوع تبعیت از قانون در دیدگاه کانت با مفهوم روشن‌نگری پیوند خورده است، می‌توان

بیان کرد که روشن‌نگری، به مفهوم تفکر مترقی در عام‌ترین شکل آن، همواره کوشیده است تا آدمیان را از قیدوبند ترس، رها و حاکمیت و سروری آنان را برقرار سازد. برنامه روشن‌نگری، افسون زدایی از جهان، انحلال اسطوره‌ها و استقرار معرفت به جای خیال‌بافی است (آدورنو و هورکهایمر^۱، دیالکتیک روشن‌نگری^۲، ۳). روشن‌نگری یک دوران است، دورانی که شعار و قاعده‌اش را خود بیان می‌کند و خود می‌گوید آنچه را که باید انجام دهد، هم در رابطه با تاریخ عمومی اندیشه و هم در رابطه با اکنون خود و با صورت‌هایی از شناخت و نادانی و توهم که در آن‌ها می‌تواند موقعیت تاریخ خود را نشان دهد (فوکو، درباره «روشن‌نگری چیست؟» کانت، ۶۱). روشن‌نگری در این بیان حامی اندیشه‌ورزی و معرفت حقیقی در مقابل پذیرش بی‌چون‌وچرا و سرسپردگی به معرفت رایج و ناآزموده است. درواقع روشن‌نگری نوید اندیشه‌ورزی انسان‌ها را به همراه دارد.

از نظر کانت روشن‌نگری^۳، خروج آدمی از نابالغی به تقصیر خویشتن خویش است. اما نابالغی، همان ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشتن، بدون هدایت دیگری است. سبب نابالغی در نظر او، کمبود اراده، تن‌آسایی و ترسویی در به کار گرفتن فهم خویشتن است. و در همین راستا است که او بر شعار روشن‌نگری تأکید می‌کند: «جرات دانستن داشته باش!»^۴ (کانت^۵، پاسخی به پرسش روشن‌نگری چیست؟^۶، ۵۴). درواقع آنچه سبب می‌شود که شمار فراوانی از انسان‌ها، در همه زندگانی نابالغ بمانند و محتاج قیم باشند، تن‌آسایی و بزدلی است. کانت از همان آغاز، انسان و خرد را در کانون اندیشه خویش درباره روشن‌نگری قرار می‌دهد (محمودی، فلسفه سیاسی کانت، ۲۰۳). کانت یگانه اکسیر نجات‌دهنده انسان را به کار بردن فهم بیان می‌دارد؛ در اثر به کار گرفتن فهم انسانی و فعالیت نظرورزانه است که انسان به بلوغ می‌رسد و فصل ممیز وی رخ می‌نمایاند. البته به کارگیری عقلانیت و فهم کار آسانی نیست و از این‌روست که کانت در به کار بردن فهم انسان را به شجاعت دعوت می‌کند؛ به سبب اینکه وجود انسانی فی‌نفسه با تعصبات شخصی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی درهم‌تنیده است و تنها انسانی می‌تواند به این مقام نائل شود که نهایت شجاعت خویش را به کار گیرد.

از این‌رو کانت بر این باور است که برای هر فرد به‌تنهایی، بسیار دشوار است که خویش را از نابالغی رها سازد؛ چراکه این فرد به این نابالغی عادت کرده است و اندک‌اند کسانی که بتوانند با پرورش دادن ذهنشان،

۱. Adorno & Horkheimer

۲. Dialectic of Enlightenment

۳. Enlightenment

۴. Dare to know!

۵. Kant

۶. An Answer to the Question: "What Is Enlightenment?"

خود را از نابالغی به درآوردند، اما اگر جماعتی بخواهند به روشن‌نگری دست یابند، محتمل و اگر آزاد بگذارندشان، اجتناب‌ناپذیر است (کانت، پاسخی به پرسش روشن‌نگری چیست؟، ۵۵). از نظر کانت افراد نابالغ از هر کوششی معاف می‌گردند و نگهبانان ایشان، که به عطوفت همه کارهایشان را به عهده گرفته‌اند، مراقبشان هستند و برای اینکه از هر گزندی در امانشان دارند، به زنجیرشان می‌کشند! (نقیب‌زاده، فلسفه کانت، ۲۸۸). از این رو است که کانت بیان می‌دارد که وظیفه حکومت، نگه‌داری و پیشرفت افراد است نه استثمار و سوءاستفاده از آنان؛ هر فردی باید چنان محترم شمرده شود که گویی خود او مطلقاً غایت و هدف خود است (کانت، بنیاد متافیزیک اخلاق^۷، ۴۷). وسیله قرار دادن انسان برای مقاصد و اغراض دیگر جنایت به استعداد و لیاقت بشری اوست. کانت خواهان مساوات است؛ نه مساوات در لیاقت و شایستگی، بلکه مساوات در فرصت و موقعیت تا هر کسی بتواند لیاقت و استعداد خود را ظاهر سازد (دورانت، تاریخ فلسفه، ۲۴۰). در واقع کانت در اینجا به این نکته نظر دارد که در برخی جوامع و ادوار زمانی افرادی که از جهالت و نادانی انسان‌های دیگر منتفع می‌شوند، از عقل‌ورزی و به‌کارگیری فهم ایشان جلوگیری می‌کنند؛ به سبب اینکه با استفاده از این ناآگاهی می‌توانند اراده‌های آن‌ها را با اراده خویش همسو گردانند و حتی در مواردی از انسان‌ها استفاده ابزاری جهت نیل به منافع خویش نمایند.

اصل بنیادی روشن‌نگری در نظر کانت، خود رهایی از اسارت و بندگی نادانی است، از راه خودآموختن و رسیدن به آزادی دانستن؛ یا به تعریف خود کانت، همواره «خوداندیشیدن» است به‌عنوان یک اصل بنیادین (بار، روشن‌نگری چیست؟، ۱۶). پس کانت با این بیان بندگی را با نادانی و آزادی را با دانندگی همسو و قرین می‌داند و انسان را به اندیشیدن و خویش آگاهی دائمی دعوت می‌کند. حال به نظر می‌رسد که ابعاد عقل‌ورزی از نظر کانت و قلمرو تبعیت از قانون اشاره کرد که در زیر بدان اشاره می‌شود.

۱. کاربرد عمومی^۸ و خصوصی^۹ عقل در نظر کانت

کانت برای عقل، دو کاربرد عمومی و خصوصی را برمی‌شمارد، کاربرد عقل در امور عمومی آن است که فرد در مقام «اهل علم» در مقابل مخاطبان، از عقل استفاده کند و کاربرد خصوصی عقل این است که فرد مجاز است در مقام اداری یا مدنی‌ای که به وی سپرده شده است، از عقل استفاده کند؛ او در مقام اداری یا خصوصی آزاد نیست و نباید هم باشد، چراکه وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که دیگری بر عهده او نهاده است. در عوض، در مقام دانشمندی که از راه نوشتار به عامه، در معنای دقیق کلمه، یعنی به جهان روی می‌کند، در به کار بستن عمومی خردش از آزادی نامحدودی بهره‌مند است تا از خرد خویش سود

۷. Foundations Of The Metaphysics Of Morals

۸. Public

۹. Private

جوید و به نام خود سخن گوید. وی این‌گونه توضیح می‌دهد، که در برخی از امور زندگانی، عده‌ای از اعضای جامعه، باید بدون اینکه اراده‌ای از خود نشان دهند، روشی انفعالی و کارپذیر را در پیش گیرند، تا حکومت بتواند آنان را به سمت هدف‌های عمومی راهنمایی کند، و در این امور و موارد، دیگر جای عقل ورزیدن نیست، بلکه شخص باید فرمان برد. اما هنگامی که همین فرد، که عضوی از کل آن دستگاه است، خود را در مقام عضوی از اعضای جامعه در نظر آورد، آنگاه می‌تواند به‌عنوان اهل علمی که با نوشته‌هایش، جماعتی به مفهوم واقعی کلمه را مخاطب قرار می‌دهد، عقل‌ورزی کند. بدون آن‌که به کارهایی که به وی به‌عنوان عضوی منفعل و کارپذیر واگذار شده است، خدشه وارد کند. هر کس باید همواره در به کار بستن خرد خویش به‌گونه‌ای عمومی آزاد باشد و تنها این شیوه به کار گرفتن خرد است که می‌تواند روشن‌نگری را در میان انسان‌ها به‌پیش برد؛ بنابراین، اگر یک فرد نظامی که از فرمانده‌اش فرمانی دریافت می‌کند، در هنگام خدمت خود، آشکارا درباره نتیجه‌بخش بودن یا سودمندی آن فرمان، به جدل پردازد، کاری زیان‌بار و مخرب انجام داده است. او باید فرمان برد. اما در حقیقت، نمی‌توان از وی دریغ کرد که در مقام اهل علم، در باب نارسایی‌های امور جنگی و نظامی‌گری سخن گوید و آن را با مخاطبان خویش در میان‌گذارد تا ایشان داوری کنند (کانت، پاسخی به پرسش روشن‌نگری چیست؟، ۵۸-۵۷). کانت در اینجا به دنبال آن است که به نحوی هوشمندانه، بدون اینکه نظم موجود در جامعه از بین برود، عقلانیت و فهم افراد را به کار اندازد تا به تعالی جامعه کمک کند و به‌صورت روزافزون در عین حفظ انسجام کل جامعه آن را به لحاظ نظری نیز رشد دهد.

۲. رد قانون اساسی پایدار

کانت بر آن است که بالاترین قدرت‌ها و شوراها را قانون‌گذاری و حتی شکوهمندترین توافقنامه‌های صلح، نمی‌توانند قانون و پیمانی همیشگی را برای بشر ایجاد کنند و چنین پیمانی پوچ است و باطل؛ چراکه هیچ دورانی نمی‌تواند با خود پیمانی را ایجاد کند و هم‌سوگند شود که دوران بعدی را در قیدی بگذارد، چنین کاری جنایتی است علیه طبیعت انسانی، و آیندگان کاملاً حق خواهند داشت تا چنین تصمیمات خودسرانه و نامشروعی را به دور افکنند (همان، ۶۰). در نگاه کانت، چشم‌پوشیدن از روشن‌نگری، تجاوز به حقوق مقدس بشریت و پایمال کردن آن است. قانون‌گذاری فرمانروا آنگاه دارای اعتبار است که اراده‌ی مردم در اراده‌ی وی تبلور یابد.

۳. نحوه قانون‌گذاری

با توجه به نظم ایجاد شده از قانون اساسی موجود در جامعه، مردم در مقام مدنی به وظایف خویش عمل می‌کنند و فرمان بردارند و در مقام اهل علم، نظراتشان را بیان می‌کنند و در نهایت به نظری مشترک

دست پیدا می‌کنند و آن نظر پیشنهادی را به پیشگاه حاکم عرضه می‌دارند، و از این طریق موجبات پایه‌ریزی قانون جدید فراهم می‌شود. قانونی را که مردم حق ندارند درباره خود وضع کنند، پادشاه نیز به طریق اولی چنین حقی را ندارد؛ زیرا که اعتبار قانون‌گذاری پادشاه از این نشئت می‌گیرد که وی اراده عموم مردم را در اراده خود وحدت می‌بخشد (همان، ۶۱). بدین ترتیب رد قانون اساسی پایدار از نظر کانت بدین معنی نیست که وی از هرج و مرج در جامعه حمایت کند، بلکه برعکس وی روشی را پیشنهاد می‌کند که با رعایت نظم و انسجام جامعه درصدد تغییر قوانین برآید؛ بدین صورت که افراد در مقام عمل تبعیت می‌کنند و در مقام نظر، در جایگاه مناسب به ارائه و اعمال نظر می‌پردازد و بدین گونه به صورت تدریجی به تغییر قوانین می‌پردازند.

۴. آزادی در عین فرمان‌برداری

در فلسفه اخلاق کانت، شخص اخلاقی در قبال دستوراتی که از درون او ناشی می‌شود، مسئول است ولی شخص حقوقی در قبال قوانین، مسئولیت پیدا می‌کند که از خارج بر اساس «حق» برای او مقرر می‌شود. در واقع فرد آزادی خود را قربانی نمی‌کند، بلکه به نحوی آزادی ابتدایی خود را به سبب فقدان قانون توأم با توحش، با نوعی آزادی قانونی تفویض می‌کند، آن هم در بطن دولتی که بر اساس تطابق اراده همه شهروندان به نحو آزاد تشکیل شده است (مجتهدی، افکار کانت، ۲۸۵-۲۸۴). پس با چنین سلسله مراتبی است که آزادی انسان برای احقاق حقوق وی معنی پیدا می‌کند. از نظر کانت تنها کسی که خود روشن‌نگر باشد می‌تواند بگوید: عقل بورزید! هر چندان و در هر باره که دلخواهتان است اما فرمان‌بردار باشید! و به طور هم‌زمان برای حفظ نظم عمومی، سپاهی سازمان دیده و پرشمار تحت فرمان داشته باشید. بدین ترتیب در پناه این سپاه سازمان دیده حافظ نظم عمومی، کشش ذاتی آدمی به اندیشیدن آزاد بارور و شکوفا می‌شود و اندک‌اندک بر نحوه تفکر مردم تأثیر می‌گذارد و سرانجام حتی بر اصول بنیادین دولت نیز اثر می‌گذارد (کانت، پاسخی به پرسش روشن‌نگری چیست؟، ۶۴). آن زمان که روح روشن‌نگری در وجود مردم رخنه کرد، دیگر اراده فرمانروا، نمی‌تواند پایانی برای اندیشیدن مردم متصور شود؛ چراکه انسان برای اندیشیدن به اخذ مجوز، از هیچ قدرتی نیاز ندارد.

برخی از دشمنان روشن‌نگری این دروغ را می‌پراکنند که روشن‌نگری خواستار آزادی بی‌بندوبار است، از نظر کانت چنین کاری فقط از خام‌دوری‌های نکبت‌بار برمی‌آید. برقراری مالکیت، وجود قانون را میان آدمیان؛ و نیازهای جوامع انسانی، وجود سران و رهبران این جوامع را ضروری ساخته است. کوتاه‌سخن این‌که، هر جامعه‌ای محتاج سرکرده و رهبری، و نیازمند قدرتی است، که قانون وضع کند و آن را اجرا کند. کدام آزادی شریف‌تر از این آزادی است که نخواهی علیه قانون دست به کاری بزنی؟ شهروند درستکار

هرگز خیال تجاوز به قانون را از سر نمی‌گذارند. قوانین، خودکامگانی نیستند که آزادی را از وی باز گیرند؛ زیرا او چیزی نمی‌خواهد که برای حکومت زیان‌بخش باشد. روشن‌نگری بدون آن‌که حرمت‌شکنی کند، آنچه را که مصلحت پادشاهان و صلاح کار حکومت ببیند، خواهد گفت (ریسم، روشن‌نگری نیاز فهم انسانی است، ۷۵-۷۴). این تعریف از روشن‌نگری به دنبال آن است که با روشی نرم و به‌دور از هرگونه خشم و درگیری و با روشی متأملانه درصدد تغییر و اصلاح حکومت برآید.

۵. حاکم روشن‌نگر

در این دیدگاه حاکم روشن‌نگر، حاکمی است که در مسائل مذهبی، نه تنها مردم را به پذیرش باوری وادار نمی‌کند، بلکه ایشان را در آن مسائل کاملاً آزاد می‌گذارد. این چنین حاکمی، سزاوار این است که جهانیان و آیندگان قدرشناس، وی را به‌عنوان حاکم روشن‌نگر ستایش کنند؛ چراکه نوع بشر را از اسارت درونی رهانیده، و همگان را آزادی بخشیده است تا در کلیه امور وجدانی از عقل خویش پیروی کنند (کانت، پاسخی به پرسش روشن‌نگری چیست؟، ۶۲). در واقع حاکم روشن‌اندیش، درها را به‌سوی بحث و گفت‌وگوشنود خردورزانه می‌گشاید. مردم به‌عنوان اهل دانش، با کارکرد خرد در امور عمومی، به جریان روشن‌نگری می‌پیوندند تا به فرایند تصمیم‌گیری فرمانروا مدد رسانند.

کانت به روشن‌نگری در قلمرو مسائل مذهبی، بیش از هر حوزه دیگر، اصرار ورزیده است؛ چراکه حاکمان ما در سایر عرصه‌ها، همچون علوم و هنرها، به اندازه قلمرو مسائل دینی، تمایلی ندارند که نقش قیم و ولی فرمان‌بردارانشان را ایفا کنند و دیگر اینکه نابالغی در امور دینی از هر نوع نابالغی دیگر، اهانت‌بارتر و زیان‌بخش‌تر است (همان، ۶۳). از این‌رو ما شاهد نوعی نگاه اعتراض‌آمیز هستیم نسبت به کسانی که خود را ولی انسان‌ها در امور دینی می‌دانند؛ کانت هرگونه پذیرش بی‌چون‌وچرا و تحت نظارت چنین اربابانی را نفی می‌کند و به‌طور مکرر انسان‌ها را به تعقل در امور فرامی‌خواند.

تبعیت از قانون از منظر سقراط - افلاطون

در اینجا برای روشن شدن موضوع تبعیت از قانون در آراء سقراط و افلاطون، ابتدا به اصول بنیادی در فلسفه سقراط و سپس به بنیادهای صیانت از قانون در نظر وی و درنهایت به بحث قانون در مدینه فاضله افلاطون اشاره خواهد شد.

۱. اصول بنیادی در فلسفه سقراط

سقراط در مقام یک فیلسوف همواره در زندگی خود به اصولی پایبند بود و از آن‌ها تبعیت می‌کرد. اما این پژوهش درصدد استخراج و استنباط تمامی این اصول از زندگی و فلسفه سقراط نیست و تنها به بیان

برخی از این اصول که در راستای بحث قانون‌پذیری در آثار سقراط، روشنگر بحث می‌باشند، به صورت مختصر پرداخته است.

اصل اول: خودشناسی

از دیدگاه سقراط همه بدی‌هایی که از بدکاران سر می‌زند از روی جهالت و ناآگاهی است (ورنر، حکمت یونان، ۶۸). خودشناسی، گام نخست دانش است. انسان نمی‌داند درباره این یا آن چیز، چه می‌داند و از داشتن نظر روشن بی‌بهره است (دستغیب، سقراط همچون فیلسوف اخلاق، ۲۱). بدین معنی که ما اگر خودشناسی داشته باشیم، خویش‌داری می‌کنیم و درباره هر موضوع، داد سخن نمی‌دهیم و فقط می‌گوییم اگر چنین سلسله مراتبی برقرار کنیم، نتیجه‌ای چنان خواهیم داشت. بنابراین این اصل به نقش مهم خودشناسی در تعالی روحی و معنوی انسان اشاره دارد که منجر به کسب دانش - که برای افلاطون فضیلت است - می‌شود.

اصل دوم: تخصص

در نظر سقراط عقیده همه‌کس قابل توجه نیست، بلکه عقیده برخی از افراد صاحب نظر قابل اعتناست، عقیده نیک از خردمندان و عقیده بد از بی‌خردان است. در همه امور باید به عقیده کسی که در آن امر یا فن صاحب نظر است، اعتنا کنیم و آن را محترم بداریم (افلاطون، کریتون، ۵۴). وی به پیروی از اصول عقاید فلسفی و نظریات اخلاقی‌اش، از دموکراسی آتن بیزار بود و با نظام اجتماعی و سیاسی آن آشکارا مخالفت می‌کرد و حتی برجسته‌ترین رهبران دموکراسی آتن را نیز زیر تازیانه انتقاد می‌کشید. سقراط هیچ‌یک از رهبران دموکراسی آتن را، سیاستمدار خوب و شایسته نمی‌دانست و دست‌آوردهای اجتماعی و فرهنگی آتن را تحقیر می‌کرد و بی‌ارزش می‌شمرد، و خود را در آتن یکی از چند تن، اگر نه تنها فردی می‌دانست که به هنر حقیقی سیاست می‌پردازد و تنها کسی است که در زمان کنونی، کارهای سیاسی را به درستی انجام می‌دهد (خراسانی، از سقراط تا ارسطو، ۳۰). این اصل بیانگر این است که هرکدام از انسان‌ها با توجه به جوهره وجودی خویش برای کاری ساخته شده‌اند و حکومت‌داری و فرمانروایی بر مردم نمی‌تواند برای همه مردم میسر شود؛ به سبب اینکه توانایی هر یک از انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است و برخی از آن‌ها تخصص این کار را ندارند.

اصل سوم: حقیقت

یکی از اصولی که سقراط در زندگی پذیرفته و همواره به‌کار برده، این است که از عقیده‌ای پیروی کند که پس از پژوهش کافی برتری آن عقیده بر وی آشکار شود؛ و سقراط در واقع خود را مطیع و فرمان‌بردار حقیقت و راستی می‌داند. براین اساس است که در زمینه فرار از زندان با کریتون به بحث و گفت‌وگو

می‌پردازد تا حقیقت و درستی برای آن‌ها آشکار شود (افلاطون، کریتون، ۴۳). از آنجایی که سقراط بر نادانی خود اصرار می‌ورزید، همیشه قبل از اینکه حکم به درستی و یا نادرستی امری کند به تحقیق و تفحص حول محور آن امر می‌پرداخت تا برتری آن برایش آشکار شود. از این‌روست که وی در راه رسیدن به راستی و درستی با افراد مختلفی به دیالوگ و گفت‌وگو پرداخته است.

اصل چهارم: نفی مطلق ظلم

سقراط بر آن است که ارتکاب ظلم بدتر از تحمل آن است (بورمان، افلاطون، ۳۴). ارتکاب ظلم در هیچ حالتی روا نیست، کسی هم که ظلم دیده است، برخلاف آنچه مردم می‌پندارند، نباید ظلم را با ظلم پاسخ گوید (افلاطون، کریتون، ۵۷-۵۶). پس، آدمی در هیچ حالتی نباید ظلم کند، هرچند که دیگران به او ظلم کنند. البته سقراط خود یادآور می‌شود که پیروان این اصول بسیار اندک‌اند؛ به سبب اینکه نیل به این مهم از آنجایی که با منافع جانی و مالی انسان در ارتباط است بسی سخت به نظر می‌رسد.

اصل پنجم: تبعیت از قانون

سقراط همچون شهروند نیکی است که علی‌رغم محکومیت غیرعادلانه‌اش، حاضر است در راه اطاعت از قوانین کشور از حیات خود صرف‌نظر کند؛ سقراط با مرگ خود اعلام می‌کند که می‌خواهد در اصول خود ثابت‌قدم و استوار بماند (کاپلستون، تاریخ فلسفه - یونان و روم، ۱/۱۶۸). شوکرانی که سقراط در زندان سرکشید و به استقبال «مرگ» رفت، تاوان بیدارگری خفتگان، ترویج دانایی و معرفت، مبارزه با جهل و خرافات و تعلیمات ناصواب اخلاقی بود. او «مامایی» بود که کمک می‌کرد تا افراد به کسب معرفت نائل آیند و از دالان تاریک نادانی بگذرند و به جهان روشن دانایی قدم گذارند. سقراط با مرگ خویش نشان داد که هیچ چیز برتر و والاتر از قانون نیست و در راه صیانت از آن نباید از هیچ چیز حتی مال و جان دریغ کرد.

بنیادهای صیانت از قانون از منظر سقراط

با توجه به اصول گفته شده، سقراط عقیده دارد که در هر حال باید به عهد خود وفادار بود و نقض عهد و پیمان را ظلم می‌داند. سقراط، پیشنهاد فرار از زندان را که کریتون مطرح کرد، نپذیرفت و این‌گونه استدلال کرد که اگر از زندان فرار کند، نقض قانون و نقض عهد و پیمان کرده است، هرچند که دادگاه با رأی‌ش به او ظلم کرده است؛ چراکه سقراط این اصل را که نباید جواب ظلم را با ظلم داد، پذیرفته است و بدان پایبند است (افلاطون، کریتون، ۵۸). شاید اگر سقراط می‌گریخت، دولت آتن خیلی هم خوشوقت می‌شد؛ نقشه فراری که کریتون و دوستان سقراط به او پیشنهاد کردند، نقشه‌ای قابل تحقیق بود. اما سقراط به هیچ وجه این نقشه را نپذیرفت، و در پاسخ گفت که به موجب قانون محکوم شده است و خطاست که برای گریز از

مجازات، دست به کاری خلاف قانون بزند (راسل، تاریخ فلسفه غرب، ۲۰۷/۱). سقراط در مقام یک روشن‌نگر، از جنبه نظری با حکم دادگاه اختلاف نظر دارد و برای نقض این حکم به بحث نظری می‌پردازد. در واقع چند جلسه دادگاه او، همین عدم اعتقاد نظری او به این حکم است. اما پس از این که این حکم صادر شد، به جهت عملی، سقراط خود را ملزم به انجام آن می‌داند و هرگز با گریختن، به عملی برخلاف قانون اقدام نمی‌کند.

در ادامه سقراط توضیح می‌دهد، این قوانینی که در جامعه حاکم است و موجبات به دنیا آمدن و رشد او در این دنیا شده است، همه برگرفته از وطن و جامعه اوست و ارزش و احترام وطن به مراتب ارجمندتر از این قوانین است؛ چراکه منشأ تمام این قوانین و وجود خود سقراط، چیزی جز وطن نیست. پس در هر حال باید تابع قوانین وطن بود و از هلاکت و تباهی وطن دوری گزید. در نتیجه راه فرار از زندان راه حق نیست؛ زیرا وطن و جامعه آن او را به دنیا آورده، پرورش داده، تربیت کرده و هر نیکی را که در توانش بوده از سقراط و همشهریانش دریغ نکرده و در عین حال به هر آتی اجازه داده است که پس از آشنا شدن با رسوم و قوانین شهر، اگر آن را نپسندیدند به این سرزمین پشت کنند و به هر کجا که خواستند، بروند. وطن، آن‌ها را از مهاجرت به شهری دیگر باز نخواهد داشت ولی اگر کسی وطن را نیک شناخت و دید که چگونه به دعاوی حکم می‌کند و کشور را چگونه سامان می‌دهد، باین همه در این وطن ماند، این دلیل بر این است که وطن و روش آن را پسندیده و به آیین وطن و جامعه گردن نهاده است (افلاطون، کریتون، ۶۱-۵۹). در واقع سقراط در اینجا وجود خویش و حتی ارزش‌ها و فضیلت‌هایی را که تاکنون شناخته و کسب کرده را مدیون همین قانون موجود جامعه می‌داند و با وجود اینکه در مقام نظر به قانون جامعه انتقاد می‌کند، در عمل مطیع و فرمان‌بردار است؛ به سبب اینکه خویشتن خویش را چیزی جدا و منفک از این قوانین نمی‌داند.

قانون در مدینه فاضله افلاطون

افلاطون اصرار می‌ورزد که حکومت حقیقی در عده قلیلی، یا در یک فرد یافت می‌شود و کمال مطلوب این است که حاکم یا حاکمان برای موارد فردی، قانون وضع کنند. وی معتقد است که قوانین باید تغییر کنند یا چنان که اوضاع و احوال اقتضا می‌کند، اصلاح و دگرگون شوند، هیچ احترام موهومی برای سنت گذشته نباید مانع تقاضای روشن‌بینانه در مورد شرایط متغیر امور و نیازهای تازه باشد. در عین حال ما باید به حکومت قانون خرسند باشیم. حاکم، کشور را بر طبق «قانون» ثابت اداره می‌کند. قانون باید اقتدار کامل داشته باشد، و هر کسی که از قانون تخلف و تجاوز کند باید به مرگ محکوم شود (کاپلستون، تاریخ فلسفه - یونان و روم، ۲۶۹-۲۶۸). در اینجا افلاطون با نظر به تقسیم‌بندی و سلسله مراتبی که برای انسان‌ها

قائل است، معتقد است که وضع قانون و تغییر و اصلاح آن باید به دست عده قلیلی از انسان‌ها که متخصص این امر هستند اتفاق افتد و درعین حال اشاره می‌کند باوجود اینکه قانون ثابت و پایدار است، می‌توان برخی موهوماتی که مربوط به سنت گذشته است و به اسم قانون ساری و جاری است را توسط مقنن از بین برد.

افلاطون معتقد است که غایت اساسی مقنن باید تأمین ثبات و تداوم قوانین باشد تا کشور را به نحوی از فساد صیوررت، مداوا و معالجه کند (برن، افلاطون، ۱/ ۱۵۶). اهم از همه امور این است که قوانین ثابت و پایدار باشند، همه چیز حتی بازیچه‌های کودکان از نسلی به نسل دیگر باید یکسان بماند. زمانی می‌توان گفت که قوانین را محترم شمرده‌ایم که زمانی را نتوان به‌یاد آورد که اشیاء و اموال جز به‌صورت کنونی خود بوده باشد. قانون‌گذار باید همه وسایلی را که برای فراهم شدن چنین ثباتی در امور مدنی لازم است را تصور کند (بریه، تاریخ فلسفه در دوره یونانی، ۲۰۷). این دفاع استوار و متقن از قوانین ناشی از این امر است که افلاطون با نظر به ایده‌ها، قوانین جهان را ابدی و لایتغیر می‌داند و تنها کار فیلسوف-شاه یا حاکم-حکیم را کشف و صیانت از قوانین می‌داند.

جمع‌بندی و بررسی تطبیقی آرای کانت و افلاطون

به نظر می‌رسد کانت و افلاطون به‌رغم اختلاف‌های عمیقی که در مبانی نظری اندیشه سیاسی خود با هم دارند، می‌توان هم در جنبه نظری و هم جنبه کاربردی و عملی نظریه این دو فیلسوف در بحث صیانت از قانون تقارب مشهودی ملاحظه کرد. در ادامه با عنایت به چنین تقاربی به برخی اختلاف نظرهای این دو اندیشمند ایدئالیست در رابطه با ماهیت و قلمرو تبعیت از قانون اشاره خواهد شد.

۱. روشن‌نگری

کانت و افلاطون، هر دو در نوشتار خود نقش یک روشن‌نگر را ایفا می‌کنند؛ بدین‌صورت که کانت در مقام روشن‌نگر به دنبال این است که با نوشتار خود، به مردم آگاهی بخشد تا خود را از نابالغی به تقصیر خویشتن به‌درآوردند و اندیشیدن را به‌عنوان یک اصل بنیادی در زندگی و امور خود نهادینه کنند. افلاطون نیز در این مقام، روشن‌نگری را برای مخاطبان خود با استفاده از مکالمات سقراط و کریتون به تصویر می‌کشد و کانت و افلاطون، هر دو معتقدند که اصل اساسی روشن‌نگری عبارت است از خوداندیشیدن و تفکر و حقیقت‌جویی همگانی در همه امور.

دیگر این‌که همان‌طور که کانت خروج از نابالغی را به‌تنهایی بسیار دشوار می‌داند، سقراط نیز به‌عنوان یک روشن‌نگر درصدد آن است که با هدایت خود، موجبات خروج کریتون از نابالغی را فراهم سازد. درواقع

هر دو بر این امر اتفاق نظر دارند که خروج از نابالغی باید با هدایت و راهنمایی دیگری همراه باشد. و همچنین می‌توان گفت که، سقراط همان فرد روشن‌نگری است که کانت در پی تعریف و خلق آن است. با این وجود وقتی صحبت از نسبت روشن‌نگری با صیانت از قانون به میان آید، اختلاف نظر این دو فیلسوف آشکار می‌شود؛ در اندیشه کانت، اطاعت از قانون از این رو با روشن‌نگری پیوند خورده است که نشأت گرفته از خردورزی و تفکر آحاد جامعه است و اندیشه‌ورزی در قوانین را به جای تبعیت بی‌چون چرا از قوانین نشانده است. با این توضیح که روشن‌نگری در نظر کانت نوعی خوداندیشیدن و جسارت در به کارگیری فهم خویش است از این رو قوانین نیز از این امر مستثنی نیستند و افراد با نظرورزی عاقلانه در قوانین موجود در جامعه و نقد و بررسی آن‌ها، در قالب نوعی حکومت مردم سالارانه این اختیار بر حق خویش را به حاکم تفویض می‌کنند و حکومت قانون در این جا حکومت خود مردم بر خویش است که دارای فرایندی روشن‌نگرانه است.

در حالی که در افلاطون، روشن‌نگری در قوانین و جرح و تعدیل آن‌ها مختص به فیلسوف است و تک تک افراد جامعه از این توان برخوردار نیستند؛ به سبب اینکه همه انسان‌ها توانایی نظرورزی عقلانی در مسائل و امور را ندارند و سرشت و طبع آن‌ها با یکدیگر متفاوت است. بنابراین در روشن‌نگری در قوانین، در اندیشه کانت خرد تک انسان‌ها در کانون توجه است، در حالی که در افلاطون تنها خرد عده قلیلی از افراد که همان فیلسوفان هستند در مرکز توجه است.

۲. صیانت از قانون

کانت و افلاطون اتفاق نظر دارند، که فرد باید از حاکم و قانون جامعه فرمان برداری داشته باشد و از آن تبعیت کند. و در عین حال افراد می‌توانند برای خود در مقام شخصی و علمی به تفکر و بحث و گفت‌وگو بپردازند و از آزادی در مقام علم و عقل برخوردار باشند و قوانین، نظرات و آداب و رسوم جامعه را نقد و بررسی کنند ولی از قوانین موجود جامعه پیروی کنند و اگر برایشان مقدور بود نسبت به اصلاح قوانین اقدام کنند.

تفاوت کانت و افلاطون در اطاعت‌پذیری آن‌ها از قانون نیست، بلکه در نحوه استدلال آن‌ها برای قانون‌پذیری است. کانت، قانون‌پذیری و تبعیت از فرمان حاکم جامعه را به این دلیل واجب می‌داند، که این قانون توسط خود افراد جامعه به حاکم منتقل شده است و اطاعت از آن حافظ نظم عمومی است و در پناه آن، افراد صاحب نظر می‌توانند به اندیشه‌ورزی و بحث و گفت‌وگو بپردازند، تا در صورت دستیابی به قانون پیشنهادی بهتر، و عرضه آن به پیشگاه حاکم، موجبات تعالی و پیشرفت جامعه را فراهم نمایند و قوانین جدیدی را برای این منظور ایجاد نمایند.

اما سقراط تبعیت از قانون و تعظیم در برابر آن را به این دلیل واجب می‌داند که، اساساً جامعه و وطن چیزی غیر از مجموعه قوانین نیستند و در صورت عدم پذیرش قانون، در واقع جامعه، وطن و خویشتر فرد نقض می‌شود و از بین می‌رود و فرد، هویت و کمال و موجودیتی، جدای از قوانین حاکم بر جامعه خویش ندارد. این قوانین است که به فرد وجود و هستی، علم و تربیت، آداب و رسوم، اخلاق و فرهنگ و جایگاه و منزلت اجتماعی بخشیده است. پس شخصیت فرد و ماهیت جامعه، چیزی جز قوانین حاکم بر جامعه و وطن نیست و در صورت نقض این قوانین، شخصیت خود فرد و ماهیت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند به فساد و تباهی کشیده خواهد شد.

دیگر تفاوتی که می‌توان بدان اشاره کرد این است که در اندیشه کانت اطاعت از قانون توسط افراد تنها محدود به قانون یک شهر و یا دولت نمی‌شود، بلکه فرد مسئول است که در قبال تمامی قوانین کشور و فراتر از آن قوانین بین‌المللی مطیع باشد و از یک نوع قانون کلی سخن به میان می‌آورد که حافظ نظم و امنیت در سطح ملی و بین‌المللی است. در حالی که صیانت از قانون در افلاطون بیشتر وابسته به دولت-شهر و آتن است و از این روست که هر شهر قوانین متفاوتی دارد و می‌تواند به شیوه‌های متفاوتی اداره شود.

۳. کاربرد خصوصی عقل

کانت معتقد است که کاربرد خصوصی عقل محدودکننده و مانع روشن‌نگری است و همه افراد در مقام مدنی و خصوصی خود باید فرمان‌بردار باشند، از این رو با گفته سقراط شباهت دارد که او نیز معتقد است که افراد خود به تنهایی نباید در مقام قانون‌گذاری و دفاع از حق خویش برآیند و نباید جواب ظلم را با ظلم بدهند، بلکه باید آن را به قانون، واگذار کنند و فرمان‌بردار باشند. پس کانت و سقراط هر دو بیان‌کننده یک مطلب به دو روش و گفتار متفاوت‌اند. در مجموع هر دو اظهار می‌کنند که فرد در مقام فردی و خصوصی باید فرمان‌بردار باشد هر چند که قانون به ضرر او باشد.

تفاوتی که بین اندیشه این دو فیلسوف مشهود است از این قرار است که تبعیت در مقام خصوصی عقل نزد کانت به سبب این است که فرد با فرایندی روشن‌نگرانه و در مقام عمومی، خود در تعیین و تحقق قانون اساسی نقش داشته است و بر صحت آن صحه گذاشته است، بنابراین به حکم عقل در مقام خصوصی باید بدان پایبند باشد و چیزی غیر از این انتظار نمی‌رود، در حالی که تبعیت در مقام مدنی و خصوصی برای افلاطون دلیل دیگری دارد و این است که فرد تنها با تبعیت خود باید به حکومت قانون راضی باشد؛ به سبب اینکه قبل از این با زندگی کردن در این جامعه به صورت ضمنی بر قانون صحه گذاشته است و از این طریق حافظ نظم جامعه باشد و در ادامه اگر قوانین را مناسب ندید از این شهر به شهر دیگری مهاجرت کند.

۴. قانون اساسی پایدار

کانت و افلاطون در زمینه قانون و پیمان اجتماعی پایدار، بر این باورند که پایبندی به سنت‌ها و قوانین موجود موهوم در جامعه امری خلاف طبیعت انسانی و خلاف عقل است. قوانین و سنت‌های موجود نباید مانع تقاضای روشن‌بینانه در مورد شرایط متغیر امور و نیازهای تازه باشند و این قوانین موجود فقط برای دوره‌ای معین و تا پدید آمدن قانون بهتر قابل اجرا هستند. پس قوانین باید تغییر کنند یا چنان‌که اوضاع و احوال اقتضا می‌کند، اصلاح شوند.

اما با توجه به فلسفه سیاسی این دو اندیشمند، قانون اساسی پایدار محل نزاع است؛ افلاطون، تنها سنت‌های غلط و موهوم جامعه، قبل از حاکمیت انسان حکیم در جامعه را نفی می‌کند و به دنبال آن، خواستار قانون‌گذاری جدید است و بعد از قانون‌گذاری توسط شخص حکیم و فیلسوف برای جامعه، معتقد است که قوانین باید ثابت و پایدار باشند و غایت اساسی مقنن را، تأمین ثبات و تداوم قوانین می‌داند. افلاطون به جهت این‌که حقایق را، امور ثابت و ازلی می‌داند که همان، ایده‌ها هستند، برای تدوین قوانین کسانی را شایسته می‌داند، که حکیم باشند. بنابراین قوانینی که بدین ترتیب وضع می‌شوند، ابدی و ازلی و لایتغیرند. وی همچنین ادامه می‌دهد که همه چیز، حتی بازیچه‌های کودکان از نسلی به نسل دیگر باید یکسان بماند. قوانین از دیدگاه افلاطون قالب‌هایی برای نیل به واقعیت هستند و قانون‌گذار طبق عقل و استدلال خویش به سمت و سوی قوانین صحیح در حرکت است و آن قوانین ثابت و پایدارند.

در حالی که کانت به دنبال قانون اساسی پایدار نیست؛ علت این‌که کانت قوانین را ثابت لحاظ نمی‌کند، پویایی تفکر انسان است. بنابراین انسان‌ها در هر دوره‌ای می‌توانند قوانین جدیدی که متناسب با شرایط اجتماعی جدیدشان باشد، تأسیس کنند. از نظر کانت قانون، نوعی خرد عملی است که لازمه اخلاق اجتماعی و حقوق اجتماعی افراد است و ممکن است متناسب با شرایط جدید انسان تغییر کند حال هرچند در زمان حاضر کلی و جهان‌شمول باشد. در واقع از آنجایی که وی حقیقت اشیاء یا نومن را در دسترس نمی‌داند، برخلاف افلاطون، از قوانین حقیقی و ثابت و پایدار سخن به میان نمی‌آورد. از این رو، برای کانت، قانون اساسی، روابط میان انسان‌های آزاد را ایجاد می‌کند. بنابراین اگر شهروندان یک دولت بخواهند آزادی خویش را پاس بدارند بهتر است که قانون را رعایت کنند و حافظ آن باشند.

۵. جایگاه حاکم و صاحب نظران

با نظر به اینکه برای کانت همه افراد به مثابه هدف هستند، نظر آن‌ها قابل اعتنا است. وی، آراء و نظرات پیشنهادی صاحب نظران را از موجبات اصلاح و یا تغییر قانون می‌داند. وی حاکم را از اشتباه مصون نمی‌داند؛ به سبب اینکه زمانی از نظر کانت حاکم از نادانی و اشتباه مصون است که برتر از انسان و

برخوردار از الهام خدایی باشد که این امر ناممکن است. از این رو، عقل‌ورزی در مقام عمومی و به مثابه صاحب نظر را نگهبان قانون و حق مردم می‌داند که منجر به اصلاح حاکم و قانون می‌شود. برای کانت هرگونه مدل حکومتی که سعادت انسان‌ها را از پیش معین کند قابل قبول نیست. از این رو است که می‌گوید انسان‌ها بیجه‌های خردسالی نیستند که احتیاج به قیم داشته باشند و قوه تشخیص میان خوب و بد را نداشته باشند. کانت با این ادعا که انسان‌ها برای عقل‌ورزی و آزادی پختگی لازم را ندارند مخالف است و معتقد است که انسان هیچ‌گاه نمی‌تواند بدون قرار گرفتن در بستری عاقلانه و آزاد پختگی لازم را در این زمینه کسب کند. بنابراین کانت با هر نوع نهاد سیاسی و حاکمی که مانع آزادی و عقل‌ورزی انسان در مقام خصوصی شود مخالف است.

در حالی که افلاطون، در قلمرو قانون‌گذاری، اعتباری برای نظرات صاحب‌نظران قائل نیست، و قانون‌گذاری را مختص حاکم حکیم، که آگاه به حقایق ازلی و ابدی است، می‌داند. و آراء و عقاید اهل فن و صاحب نظر را، فقط در حیطه‌ای که در آن علم و آگاهی دارند، نافع می‌داند نه در امر قانون‌گذاری. از نظر افلاطون زعامت و حکمرانی جز با حاکمیت حاکم فیلسوف یا فیلسوف حاکم تحقق نمی‌پذیرد؛ او است که به دنبال قوانین ثابت و ابدی برای اداره جامعه است و در این زمینه از هیچ چیزی فروگذار نمی‌کند. مشروعیت کار فیلسوف حاکم، ماهیت و سرشتی است که طبیعت در وی قرار داده است تا با تلاش در جهت نیل به قوانین ثابت موجبات سعادت‌مندی مردمان را فراهم آورد و بر مردمان است که از وی اطاعت کنند.

منابع

- ارسطا طالیس، *اخلاق نیکوماخس*، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، ج ۱، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ شمسی/۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- افلاطون، «کریتون»، *دوره آثار افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، ج ۱، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- افلاطون، *جمهور*، ترجمه فواد رحمانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- افلاطون، *قوانین*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، چاپ کاویان، چاپ اول، ۱۳۵۴.
- بار، ارهارد، «روشن‌نگری چیست؟»، ترجمه سیروس آرین پور، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۶.
- بون، ژان، *افلاطون*، ترجمه سید ابوالقاسم پورحسینی، تهران، نشر هما، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- بریه، امیل، *تاریخ فلسفه در دوره یونانی*، ترجمه علی مراد داوری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.
- بورمان، کارل، *افلاطون*، ترجمه محمدحسن لطفی، چاپ اول، تهران، چاپ قیام، ۱۳۷۵.

- خراسانی، شرف الدین، *از سقراط تا ارسطو*، تهران، انتشارات دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۲.
- دستغیب، عبدالعلی، «سقراط همچون فیلسوف اخلاق»، *مجله کیهان فرهنگی*، شماره ۲۱۴، ۱۳۸۳، ۲۵-۲۰.
- دورانت، ویل، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب خونی، تهران، چاپ تابان، ۱۳۳۵.
- راسل، برتراند، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، ج ۱، تهران، چاپ کتاب پرواز، چاپ ششم، ۱۳۷۳.
- ریم، آندراس، «روشن نگری «نیاز» فهم انسانی است»، گردآورنده ارهارد بار، *روشن نگری چیست؟*، ترجمه سیروس آرین پور، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۶، ۷۵-۶۳.
- فوکو، میشل، «درباره «روشن نگری چیست؟» کانت»، ترجمه همایون فولادپور، *مجله کسک*، شماره ۲۲، ۱۳۷۰، ۶۷-۵۸.
- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه (یونان و روم)*، ترجمه سید جلال الدین مجتبیوی، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، ۱۳۸۰.
- کانت، امانوئل، «در پاسخ به پرسش روشن نگری چیست؟»، گردآورنده ارهارد بار، *روشن نگری چیست؟*، ترجمه سیروس آرین پور، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۶، ۴۱-۲۹.
- کانت، امانوئل، «روشن نگری چیست؟ در پاسخ یک پرسش»، ترجمه همایون فولادپور، *مجله کسک*، شماره ۲۲، ۱۳۷۰، ۵۷-۴۸.
- مجتهدی، کریم، *افکار کانت*، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- محمودی، سیدعلی، *فلسفه سیاسی کانت*، تهران، نشر نگاه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- نقیب زاده، میرعبدالحسین، *فلسفه کانت؛ بیداری از خواب دگماتیسم بر زمینه سیر فلسفه دوران نو*، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۴.
- ورنر، شارل، *حکمت یونان*، ترجمه بزرگ نادرزاد، تهران، انتشارات کتاب فروشی زوار، چاپ اول، ۱۳۴۷.
- Adorno, T. W. & Horkheimer, M, *Dialectic Of Enlightenment*, New York, Continuum Publishing Company, 1955, 3-42.
- Kant, Immanuel, *Foundations Of The Metaphysics Of Morals And What Is Enlightenment?*, Translated by Lewis White Beck, New York, Published by The Bobbs-Merrill Company, 1955.
- Kant, Immanuel, *An Answer To The Question: "What Is Enlightenment?"*, trans. B.H. ed, Writings Political: Kant, Nisbet. Cambr, Reiss. S. Hidge Press University, 1991